



فرهنگستان زبان و ادب فارسی
گروه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی

راهنمای گردآوری گویش‌ها

برای

گنجینه گویش‌های ایرانی

تهران ۱۳۹۱

به نام خدا

مطالب حاضر برای آگاهی علاقه‌مندان به گردآوری گویش‌ها فراهم آمده تا بتوانند مطابق الگوی گروه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی فرهنگستان زبان و ادب فارسی به گردآوری مواد خام گویش‌های ایرانی بپردازند. علاقه‌مندان می‌توانند پیکره زبانی به دست آمده از پرسش‌نامه پیوست را به گروه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی فرهنگستان زبان و ادب فارسی ارسال کنند تا در صورت تأیید در مجموعه «گنجینه گویش‌های ایرانی» با نام خودشان مورد استفاده قرار گیرد. در تهیه و تنظیم این راهنما خوانندگان غیرمتخصص مد نظر بوده‌اند. در این راهنما از ذکر جزئیات و طرح و بیان نکات فنی و تخصصی خودداری شده و تنها به اصول بنیادین و مهمی پرداخته شده که آگاهی از آن‌ها برای هر پژوهشگر میدانی در این حوزه ضروری است.

مقدمه

گردآوری و ثبت و ضبط گویش‌ها اهمیت بسزایی دارد. چه بسا با بررسی و تحلیل داده‌های گویشی، بسیاری از ناشناخته‌های زبانی شناخته و برخی از ابهامات زبان‌شناختی زدوده می‌شود. در روزگار کنونی بسیاری از گویش‌های ایرانی خاموش شده‌اند و بسیاری دیگر رو به فراموشی نهاده و جای خود را به فارسی معیار یا گویش‌های دیگر داده‌اند و، در این میان، فن‌آوری نوین ارتباطات بر سرعت این روند افزوده است. پس جا دارد تا هر چه سریع‌تر در جهت شناسایی، ثبت، ضبط و توصیف گویش‌های ایرانی گام برداریم.

گونه، لهجه، گویش، زبان

«گونه»، «لهجه»، «گویش» و «زبان» چهار اصطلاح پایه و پرکاربرد در زبان‌شناسی‌اند که در باره مفاهیم علمی و دقیق آن‌ها اختلاف نظرهایی وجود دارد. آنچه به‌اجمال می‌توان گفت این است که «گونه» اصطلاحی خنثی است که می‌توان آن را بدون

تأکید بر لهجه یا گویش یا زبان بودن آنچه بدان تکلم می‌شود، به کار برد. اصطلاح «لهجه» هنگامی به کار می‌رود که تفاوت میان دو یا چند گونهٔ یک زبان اساساً آوایی / واجی باشد. سخنگویان لهجه‌های یک زبان به‌آسانی می‌توانند سخنان یکدیگر را دریابند. «گویش»‌های یک زبان گونه‌هایی از آن زبان‌اند که در گذر زمان به دلایل مختلف تفاوت‌هایی آوایی / واجی، دستوری و واژگانی با یکدیگر یافته‌اند؛ با وجود این، برقراری ارتباط میان گویندگان و شنوندگان گویش‌های مختلف یک زبان کم و بیش ممکن است. اما اگر تفاوت میان دو گونهٔ زبانی به اندازه‌ای باشد که برقراری ارتباط را ناممکن سازد، آن دو گونه دو «زبان» متفاوت هستند.

لهجه‌های یک زبان در طول تاریخ با دور شدن از یکدیگر به تدریج به گویش‌های آن زبان بدل می‌شوند. اگر گویش‌های یک زبان نیز در گذر زمان چنان از یکدیگر دور شوند که امکان برقراری ارتباط میان سخنگویان آن‌ها از میان رود، به زبان‌های مختلف بدل می‌شوند.

شایان ذکر است که در علم جامعه‌شناسی زبان اصطلاح «گویش اجتماعی» نیز کاربرد دارد. گویش‌های اجتماعی گونه‌هایی هستند که در میان طبقات اجتماعی با بنیادهای اقتصادی - فرهنگی مشترک رواج دارند. آنچه در این راهنما مد نظر است، گویش‌های محلی است، نه گویش‌های اجتماعی.

فواید گردآوری گویش‌ها

گویش‌های ایرانی منابعی پربرابر برای پژوهش‌های زبانی، ادبی، جامعه‌شناختی، مردم‌شناختی و تاریخی‌اند. برخی از فواید گردآوری گویش‌های ایرانی عبارت‌اند از:

- بازشناسی لغت‌های کهن و نادر در متون ادب فارسی یا متون بازمانده از دیگر زبان‌های ایرانی که به فارسی امروز نرسیده است.
- آگاهی از چگونگی دگرگونی‌های آوایی / واجی، صرفی، نحوی، معنایی و واژگانی در طول زمان در مناطق مختلف.
- طبقه‌بندی دقیق‌تر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی و شناخت روابط موجود

میان آن‌ها.

- فراهم آوردن مواد لازم برای مطالعات تاریخی - تطبیقی، به‌ویژه در بازسازی صورت‌های کهن و شناخت مفهوم نام‌های خاص.
- فراهم آوردن مواد ایرانی‌تبار برای واژه‌سازی و واژه‌گزینی در زبان فارسی.
- گردآوری داده‌های لازم برای تدوین فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی.
- گردآوری داده‌های لازم برای تهیهٔ اطلس زبان‌شناسی ایران.
- آگاهی از ساخت‌های متفاوت زبانی و در نتیجه شناخت بهتر جهانی‌های زبان و امکان ارزیابی نظریه‌های زبانی.
- آشنایی با آداب و رسوم، باورها و اوضاع فرهنگی و اجتماعی مناطق مختلف.
- ثبت و ضبط گویش‌های رو به زوال برای استفادهٔ پژوهشگران آینده.

ویژگی‌های پژوهشگر

پژوهشگری که قصد گردآوری و بررسی گویش‌ها را دارد، باید دارای این ویژگی‌ها باشد:

- آشنا با مبانی زبان‌شناسی، به‌ویژه آواشناسی، صرف، نحو و معنی‌شناسی.
- آشنا با جامعهٔ گویشی و فرهنگ گویشوران تا به‌آسانی در جامعهٔ مورد مطالعه پذیرفته شود.
- آشنا با چگونگی برقراری روابط مناسب اجتماعی.
- آماده برای رویارویی با مسائل و مشکلات احتمالی در جامعهٔ مورد مطالعه.

ویژگی‌های گویشور

گویشور کسی است که گویشی را به عنوان زبان مادری خود به کار می‌برد و نمایندهٔ یک جامعهٔ زبانی به شمار می‌رود. در انتخاب گویشوران باید به نکات زیر

توجه کرد:

- مناسب‌ترین گویشوران افراد سالخورده و بی‌سواد هستند که در همان سرزمین به دنیا آمده و کمتر به اطراف سفر کرده‌اند.
- گویشور باید از نظر شنوایی سالم باشد.
- گویشور باید تلفظی واضح و بیانی روان داشته باشد.
- در شرایط مساوی، اولویت با گویشوری است که علاقه‌مند، شکیبا، تیزهوش، خوش‌صحت و دارای سرعت انتقال و حافظه خوب باشد.
- در پژوهش‌های ژرف‌تر می‌توان درصدی از گویشوران را از میان افراد تحصیل کرده برگزید.

پرسش‌نامه

پرسش‌نامه پیوست شامل سه بخش است: (۱) اطلاعات کلی در باره گویش، گویشور و پژوهشگر، (۲) واژه‌ها، (۳) جمله‌ها.

معادل‌های گویشی واژه‌های پرسش‌نامه را می‌توان به شیوه‌های مختلف استخراج کرد. برخی از شیوه‌های رایج عبارت‌اند از:

۱. با پرسش‌هایی که پاسخ آن‌ها یک کلمه است، مانند:

این جانور را چه می‌نامید؟ (پاسخ: اسب)

(در این نوع پرسش‌ها می‌توان از تصاویر بهره برد)

۲. با پرسش‌هایی که پاسخ آن‌ها کلمه‌های مربوط به یک حوزه معنایی است، مانند:

از شیر چه چیزهایی می‌گیرند؟ (پاسخ: کره، پنیر، ماست، ...)

۳. با استفاده از جمله‌هایی با یک جای خالی که گویشور باسواد باید آن‌ها را تکمیل کند، مانند:

خورشید در است. (پاسخ: آسمان)

۴. با استفاده از جمله‌هایی با چند جای خالی که گویشور باسواد باید در هر جای خالی کلمه مناسب (مثلاً صورت شده یک فعل واحد) را قرار دهد، مانند:

خیاط کسی است که لباس (پاسخ: می‌دوزد)

دیروز مادرم پیراهنی برایم (پاسخ: دوخت)

هفته پیش به خیاط گفتم پیراهنی برایم (پاسخ: بدوزد)

۵. می‌توان از گویشور خواست که در باره موضوعی خاص یا موضوعی که بدان علاقه‌مند است مدتی سخن بگوید. سپس پژوهشگر می‌تواند برخی از واژه‌های مورد نیاز را از درون متن استخراج کند.

نکات مهم در تکمیل پرسش‌نامه

- پیشنهاد می‌شود که پژوهشگر در جمع چند گویشور به تکمیل پرسش‌نامه بپردازد. در این صورت، گویشوران می‌توانند به یکدیگر کمک کنند تا واژه‌های اصیل و کهن را به یاد آورند و در اختیار پژوهشگر قرار دهند.
- هرگاه گویشوران پاسخ‌های متفاوتی به پرسش‌ها داده باشند و پژوهشگر پاسخ صحیح را تشخیص ندهد، باید در مقابل هر پاسخ نام گویشور را بنویسد.
- اگر واژه‌ای به چند شکل تلفظ می‌شود، همه صورت‌های آن را باید ثبت کرد.
- بهتر است که معادل گویشی همه واژه‌ها و جمله‌های پرسش‌نامه با ضبط صوت ضبط شود.
- شایان ذکر است که معادل شماری از واژه‌های پرسش‌نامه (مانند نام برخی از گیاهان و جانوران) را تنها در پاره‌ای از مناطق جغرافیایی می‌توان یافت. در صورتی که معادل واژه‌ای در منطقه‌ای یافت نشود، باید جلوی آن را خالی گذاشت. در عوض می‌توان واژه‌هایی خاص منطقه مورد مطالعه را به پایان پرسش‌نامه افزود.
- پیشنهاد می‌شود که پس از تکمیل پرسش‌نامه، پژوهشگر از گویشوران

بخواهد که چند داستان محلی را برای وی بازگو کنند تا صدای آنان را ضبط کند. سپس آوانوشت و ترجمه آن داستان‌ها را می‌توان ضمیمه این پرسش‌نامه کرد.

نکات مهم در باره برخی از گویش‌های ایرانی

- در برخی از گویش‌های ایرانی اسم دارای جنس دستوری است و می‌تواند مذکر یا مؤنث باشد و وابسته‌های آن نیز از لحاظ جنس با آن مطابقت می‌کنند. گاه فعل با فاعل خود به لحاظ جنس دستوری نیز مطابقت می‌کند. در گردآوری این گویش‌ها باید به جنس اسامی و نشانه‌های جنس‌نما دقت کرد.
- در برخی از گویش‌های ایرانی اسم دارای حالت است (مثلاً حالت فاعلی، حالت غیرفاعلی، حالت اضافی). در گردآوری این گویش‌ها باید به نشانه‌های حالت‌نما دقت کرد.
- در برخی از زبان‌های ایرانی صورت مصدری فعل کاربرد ندارد؛ از این رو، در ثبت این گویش‌ها می‌توان به جای مصدر، صیغه سوم شخص مفرد ماضی را به دست داد.
- در برخی از گویش‌های ایرانی صرف افعال متعدی در زمان‌های گذشته با صرف افعال لازم متفاوت است.

برخی از مهم‌ترین نشانه‌های آوایی

۱. صامت‌ها (همخوان‌ها)

نشانه آوایی	توصیف آوایی	معادل فارسی یا غیرفارسی	مثال	آوانوشت
p	انسدادی، دولبی، بی‌واک	پ	پاک	pâk
b	انسدادی، دولبی، واک‌دار	ب	بال	bâl
t	انسدادی، دندانی، بی‌واک	ت، ط	تند	tond
ts	انسدادی - سایشی، دندانی، بی‌واک	دوانی: تْسُ	دوانی: تْسَ (= چاه)	tsa
d	انسدادی، دندانی، واک‌دار	د	دانه	dâne
dz	انسدادی - سایشی، دندانی، واک‌دار	دوانی: دُزْ	دوانی: گُنْدُزْ (= زنبور وحشی)	gondz
k	انسدادی، نرم‌کامی، بی‌واک	ک	کار	kâr
g	انسدادی، نرم‌کامی، واک‌دار	گ	گلاب	golâb
q	انسدادی، ملازی، واک‌دار	ق، غ	قلم	qalam
'	انسدادی، چاکنایی، بی‌واک	همزه، ع	بعید	ba'id
č	انسدادی - سایشی، لثوی - کامی، بی‌واک	چ	چپ	čap
ǰ	انسدادی - سایشی، لثوی - کامی، واک‌دار	ج	جان	ǰân
f	سایشی، لبی - دندانی، بی‌واک	ف	فرشته	ferešte
v	سایشی، لبی - دندانی، واک‌دار	و	وزن	vazn
θ	سایشی، دندانی، بی‌واک	عربی: ث	گله‌داری: ثیب (= سیب)	θib
ð	سایشی، دندانی، واک‌دار	عربی: ذ	گله‌داری: بیذ (= بید)	bið
s	سایشی، لثوی، بی‌واک	ث، س، ص	سال	sâl
z	سایشی، لثوی، واک‌دار	ذ، ز، ض، ظ	زمین	zamin
š	سایشی، لثوی - کامی، بی‌واک	ش	شیر	šir
ž	سایشی، لثوی - کامی، واک‌دار	ژ	ژرف	žarf
ɣ	سایشی، نرم‌کامی، واک‌دار	عربی: غ	عربی: غیب	ɣayb
x	سایشی، ملازی، بی‌واک	خ	خبر	xabar

نشانه آوایی	توصیف آوایی	معادل فارسی یا غیرفارسی	مثال	آوانوشت
ħ	سایشی، حلقی، بی‌واک	عربی: ح	عربی: حکیم	ħaki:m
‘	سایشی، حلقی، واک‌دار	عربی: ع	عربی: علیم	‘ali:m
h	سایشی، چاکنایی، بی‌واک	ح، ه	هوش	huš
m	غنه‌ای، دولبی، واک‌دار	م	مادر	mâdar
n	غنه‌ای، دندانی، واک‌دار	ن	نام	nâm
l	کناری، لثوی، واک‌دار	ل	لب	lab
ĭ	کناری، دندانی، واک‌دار	کردی: ر	کردی: گُل (= گُل)	goĭ
r	لرزشی، لثوی، واک‌دار	ر	راه	râh
ɾ	تکریری، لثوی، واک‌دار	دوانی: ر	دوانی: کَر (= قلوه‌سنگ)	kaɾ
y	ناسوده (نیم‌مصوت)، کامی، واک‌دار	ی	یاد	yâd
w	ناسوده (نیم‌مصوت)، دولبی، واک‌دار	عربی: و	عربی: وکیل	waki:l

۲. مصوت‌ها (واکه‌ها)

نشانه آوایی	توصیف آوایی	معادل فارسی یا غیرفارسی	مثال	آوانوشت
i	بسته، پیشین، گسترده	ای	میز	miz
ü	بسته، پیشین، گرد	ترکی: او	ترکی: سوت (= شیر)	süt
e	نیم‌بسته، پیشین، گسترده	اِ	مِهَر	mehr
e:	نیم‌بسته، پیشین، گسترده، کشیده	اِ کشیده	کردی مهابادی: شِر (= شیر جنگلی)	še:r
ö	نیم‌بسته، پیشین، گرد	ترکی: اُ	ترکی: گَز (= چشم)	göz
ɛ	نیم‌باز، پیشین، گسترده	نوعی اِ	قائنی: سِ (= سه)	sɛ
a	باز، پیشین، گسترده	اَ	فرش	farš
a:	باز، پیشین، گسترده، کشیده	اَ کشیده	ملایری: شَر (= شهر)	ša:r
â	باز، پسین، گسترده	آ	تاب	tâb

نشانه آوایی	توصیف آوایی	معادل فارسی یا غیرفارسی	مثال	آوانوشت
o	نیم‌بسته، پسین، گرد	أ	گُل	gol
o:	نیم‌بسته، پسین، گرد، کشیده	أ کشیده	کردی مهابادی: رُز (= روز)	ro:ž
u	بسته، پسین، گرد	او	نور	nur
ə	نیم‌باز، مرکزی، گسترده	ا کوتاه	گیلکی: مین (= مَن)	mən
ey	مصوت مرکب	ای	نی	ney
əw	مصوت مرکب	او	ملایری: او (= آب)	əw
ay	مصوت مرکب	عربی: آی	عربی: خَیر	xayr
aw	مصوت مرکب	عربی: آو	عربی: یوم (= روز)	yawm
ây	مصوت مرکب	آی	چای	čây
âw	مصوت مرکب	آو	کردی: آو (= آب)	âw
oy	مصوت مرکب	أی	خوی (نام شهر)	xoy
ow	مصوت مرکب	أو	موز	mowz
uy	مصوت مرکب	أوی	موی	muy

۳. نشانه‌های اضافه

نشانه آوایی	توصیف آوایی	مثال	آوانوشت
:	نشانه کشیدگی مصوت*	افتری: یون (= آن‌ها)	yu:n
~	نشانه غنه‌ای‌شدگی مصوت	خوری: کُفْتُن (= افتادن)	koftō
^w	نشانه لبی‌شدگی صامت	کردی مهابادی: خوار (= خواهر)	x ^w âr
'	نشانه تکیه (باید پیش از هجای تکیه‌دار نهاده شود)	دسته	das'te

توضیح: اگر در گویشی آوایی وجود دارد که در جداول بالا نشانه‌ای برای آن پیشنهاد نشده، می‌توان برای نمایاندن آن از نشانه پیشنهادی الفبای آوانگار بین‌المللی (International Phonetic Alphabet) استفاده کرد.

* کشیدگی مصوت را با نشانه ~ نیز نشان می‌دهند، مانند: ē = ē̄; e: = ē̄; o: = ō̄; u: = ū̄.

پرسش‌نامه

گنجینه گویش‌های ایرانی*

نام گویش:

نام محل و موقعیت آن بر پایه تقسیمات کشوری:

تعداد تقریبی گویشوران:

نام و نام خانوادگی گویشور:

محل تولد:

زبان مادری:

سن:

میزان تحصیلات:

شغل:

تلفن:

نام و نام خانوادگی پژوهشگر:

زبان مادری:

سن:

میزان تحصیلات:

شغل:

تلفن:

* این پرسش‌نامه با اندکی تفاوت برای نخستین بار در اثر زیر به کار گرفته شده است:

گنجینه گویش‌شناسی فارس، اثر عبدالنبی سلامی، تهران، انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ج ۱-۶، ۱۳۸۳-۱۳۸۹.
این پرسش‌نامه در قالب pdf در وب‌گاه فرهنگستان زبان و ادب فارسی (www.persianacademy.ir) نیز موجود است.
علاقه‌مندان می‌توانند پرسش‌نامه تکمیل‌شده را برای بررسی به نشانی زیر ارسال فرمایند:
تهران، بزرگراه حقانی، بعد از ایستگاه مترو، مجموعه فرهنگستان‌ها، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، گروه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی.

لاله گوش	سَر	جمجمه	اندام های بدن
لب	سکسکه	چانه	انسان و واژه های
لنه	سیب آدم	چرک زخم	وابسته
لگن خاصره	سینه	چرک گوش	آبستن
ماهیچه	شاش	چرک گوشه چشم	آب بینی
ماهیچه ساق پا	شانه	چشم	آب دهان
مئانه	شقیقه	حَلَق	آرنج
مُچ	شکم	خال	آروغ
مدفوع	صورت	خون	ابرو
مِری	طحال	دست	استخوان
مژه	عرق	دندان	استخوان ساق پا
مُشت	عطسه	دندان آسیا	اشک
معدہ	غضروف	دندان پیشین	انگشت
مغز	فک (آرواره)	دندان نیش	انگشت سیبانه
مفصل	قلب (دل)	دنده	انگشت شست
مقعد (مخرج)	قَلْقَلِک	دهان	انگشت کوچک
ملاج	قوز	دهن دره	بازو
مو	قوزک پا	ران	بدن
موی بغل گوش	کام	رَحِم	بند انگشت
موی زهار	کبد (جگر)	رگ	بیضه
موی زیر بغل	کتف	روده	بینی
مهره کمر	کَفَل	ریش	پا
ناخن	کلیه	ریه (شش)	پاشنه پا
ناف	کمر	زانو	پستان
نای	کیسه صفرا	زبان	پلک
نیشگون	گردن	زبان کوچک	پوست بدن
	گلو	زلف	پهلوی
	گوش	ساعد	پیشانی
	گونه	ساق پا	تار مو
	گیسو	سیل	جان

دیگِ بزرگِ مسی	چُمَاق	تبر	ابزارهای کار،
دیگِ سَفالی	چمچه (خاک‌انداز)	تخت	وسایل خانه، مواد
(دیزی)	چمدان	ترازو	و کانی‌ها
رختخواب	چنگال	تَسمه	آبکش (صافیِ برنج)
رختخوابِ پیچ	چَنگکِ قصابی	تَشت / طَشت	آفتابه
رَنده	چوب‌پنبهٔ درِ بطری	تُشک / دُشک	آینه
ریسمان	چوب‌خطِ معاملات	تغار	اره
زُباله	حصیر	تُفنگ	استکان
زیلو	حَلَبِ روغن	تله‌موش	افسار
زینِ اسب	حوله	توبره	الک (آردبیز)
ساطورِ قصابی	خرمن‌کوب	توپ	اَنبُر
سیدِ حملِ میوه	خمرهٔ آب	تورِ حملِ کاه	اهرم (دیلم)
سیدِ حصیریِ خرما	خنجر	تیرکمان	بادبزن
سبِد (قفس)	خورجین	تیشه	بالش
ماکیان	خیش (گاواهن)	تیشهٔ خارکنی	بشقاب
سیدِ نان	خیکِ روغن	تیغ	بشکه
سُرسره	داس	جاجیم	بطری
سطل	دبهٔ روغن	جارو	بُقچه
سُفره	دِرَفش	جوال	بوریا
سنگاب	دستاس	چارپایه (کُرسی)	بیل
سنگِ پا	دستگیرهٔ آشپزخانه	چاقو	بیلچه
سوزنِ جوال‌دوز	دستهٔ کُنگ و بیل	چراغِ زنبوری	پاتیل
سوزنِ خیاطی	دستهٔ هاون	(چراغِ توری)	پارو
سوزن (سنجاق)	دفتر	چراغ‌قوه	پالان
قفلِ	دَلوِ آب	چراغِ موشی	پُتک
سوهان	دَلوچه	چراغِ نفتی	پتو
سه‌پایهٔ دوغ‌زنی	دَم‌کَشِ دیگِ پُلو	(فانوس)	پشه‌بند
سیخ	دَوَات	چرخِ چاه	تاب (وسيلهٔ بازی)
سینی	دوکِ نَخ	چرخِ نخ‌ریسی	تابوت
شانهٔ قالی‌بافی	دهنهٔ اسب	چکُش	تابه

سفال	ملافه / ملحفه	قیچی قندشکن	شمشیر
طلا	منقل	قیف	سندلی
عقیق	میخ	کارد	صندوق
فیروزه	میز	کاسه	صندوقچه و سایل
مُروارید	نخ تاب (پَرّه)	کاغذ	چای
مس	نردبان	کبریت	طناب
موم	نعل	کتاب	ظرف آبِ ماکیان
نُقره	نعلبکی	کتری	ظرفِ خمیر
یاقوت	ننو	کفگیرِ آشپزخانه	عصا
	وَرَدَنه (تیرِ نانِ پزی)	کلید	غربال
آفت‌ها، بیماری‌ها	وسيله‌ای که رویش	کُنگ	فتیله
و واژه‌های وابسته	نان پهن	کندوی عسل	فلاخــــن
آبله	می‌کنند	کوزه	(قلاب‌سنگ)
آبله‌مرغان	وسيلهٔ چسباندن	کوزهٔ قلیان	قابلمه
آب‌مروارید	نان به تنور	کوزهٔ مخصوص	قاشق
آسم (تنگی نفس)	وسيلهٔ سنگی خُرد	روغن	قالی
آفتِ انگور	کردنِ حُبوبات	کیسه	قَبان
آفتِ برنج	وسيلهٔ باد دادن	کیسهٔ حمام	قَرِقرهٔ نخ
آفتِ سیاهی گندم	خَرمن	گلیم	قَشو
اُریون / اوریون	وسيلهٔ بیرون آوردن	گهواره	قطارِ فِشَنگ
استفراغ	خار از بدن	لحاف	قفسِ حملِ ماکیان
اسهال	هاوَنِ چوبی	لگنِ گِچِ بنایی	قُفل
اسهالِ حیوانات	هاوَنِ سنگی	لُنگِ حمام	قلم
بلغم	هاوَنِ فلزی	لیوان	قلمِ هیزم‌شکنی
بواسیر	*****	ماهی‌تابه	قلیان
بیمار	آهن	مداد	قندان
بیماری قند	تخته	مَجْمعه	قندشکن
(دیابت)	روی (فلز)	مَشک	قوری
تاوَل	زردیان (کهربا)	مَشکِ دوغ‌زنی	قیچی پشم‌چینی
تَب	زمرد	ملاغه / ملاقه	قیچی خیاطی

برادرِ کوچک‌تر	گل‌مژه	سُرُخک (سُرُخچه)	تَبخال
برادرِ ناتنی	گلودرد	سردرد	تَبِ نوبه (مالاریا)
پدر	گوش‌درد	سرفه	تَب و لرز
پدربزرگ	لک و پیس (برص)	سرگیجه	تراخُم
پدرزن	مالیخولیا (سودای	سقطِ جنین	ترش کردنِ معده
پدرشوهر	مزاج)	سکته	تنقیه
پسر	ماه‌گرفتگی	سِل	جُدام (خوره)
پیر	مخملک	سوختگی	جوش (دانهٔ چرکی)
پیرزن	معه‌درد	سُودا	چپ‌چشمی
پیرمرد	میخچه	سیاه‌زخم	(لوچی)
جاری	نفخ شکم	سیاه‌سُرفه	حجامت
جَد	واریس (ورمِ رگِ	شَل	حصبه
جنین	پا)	صرع (غشی)	خارش
جوان	وَبَا	طاعون	ختنه
خاله	ورم (آماس)	غده	خراش
خانواده	ورمِ بیضه	فلجی پا	خنازیر (غدهٔ زیرِ
خواهر	هذیان	فلجی دست	گلو)
خواهرِ بزرگ‌تر	یبوست	قاعدگیِ ماهانهٔ زنان	خون‌دماغ
خواهرزن	یرقان (زردی)	قولنج	دل‌آشوب
خواهرشوهر		کِبکِ رویِ غذا	دل‌پیچه
خواهرِ کوچک‌تر	بــــــــــــستگان،	کچلی	ذات‌الریه
خواهرِ ناتنی	آشــــــــــــنایان،	کَر	رعشه
داماد	پییــــــــــــشه‌وران و	کرم‌خوردگیِ دندان	رُماتیــــــــــــسم (دردِ
دایه	واژهِ‌های وابسته	کرمِ کدو	مفاصل)
دایی	باجناق	کور	زخم
دختر	بچه	کورک (دُمَل،	زخمِ چرکین
دوست	برادر	خنازیر)	زکام (سرما
دوقلو	برادرِ بزرگ‌تر	کَهِیر	خوردگی)
زائو	برادرزن	کیست (غدهٔ زیرِ	زگیل
زنِ بیوه	برادرشوهر	پوست)	سالک

بازار	عمله	نوه	زن
بالاخانه	فالگیر	همسایه	زنِ برادر
بام	قهوه‌چی	همشهری	زنِ پدر
پرچین (چینه)	کارگر	هم‌محلّی	زنِ پسر
پستو	کشاورز	هم‌ولایتی	زن‌دایی
پُل	کفشدوز	هو (زنِ دوم)	زن‌عمو
پله (پلکان)	گاوچران	شوهر	شوهر
پنجره	گیوه‌دوز	سِن	شوهرِ خواهر
تنور	مسگر	نام (اسم)	عروس
چارچوبِ دَر	مشک‌دوز	*****	عمو
چاه	مُقْتی	آبیار (میراب)	عمه
حمام	نانوا	آشپز	فامیل (خویشاوند)
حوض	نَجّار	آن که با چارپا بار	فرزند
حیاط	نعل‌بند	می‌برد	فرزندِ آخر
خاک		آهنگر	فرزندِ ارشد
خاکسترِ آجاق	مکان‌ها، معماری،	باربر	فرزندخوانده
خانه	مصالح و اجزای	بافنده	قوم و خویش
خَرِپُشته	ساختمان	بقال	مادر
خشت	آبادی	بیطار	مادر بزرگ
دالان	آبانبار	پارچه‌فروش	مادرزن
دَر	آجُر	جادوگر	مادر شوهر
دَرِ ورودیِ خانه	آخور	چوپان	ماما
دکان	آستانهٔ در (درگاه)	دامدار	متأهل
دیوار	آسیاب	دِرُوگر	مُجرد
دیوارِ دورِ بام	آشپزخانه	رَنگَرز	مرد
زغالدان	أَعْل	ساریان	ناپدری
راه‌آب	آهک	سلمانی	نامادری
راهرو	أُتاق	سِمسار	نامزد
رَف (طاقچه)	أجاق	شکارچی	نتیجه
ستون	انبار	عطار	نوزاد

سرداب (زیرزمین)	مرغدانی	جوراب	کفش
سقفِ اتاق	مسجد	جیب	کفن
سکو	مشکدان	چادر	کلاه
سنگ	مظهرِ قنات	چرم	کلاهِ زنانه
سوراخِ دیوار	منار	چروک	کلاهِ نمدی
سوراخِ سقف	مهتابی (ایوان)	حلقهٔ نامزدی	کمربند
سیمان	ناودان	خِشتکِ شلوار	گلِ سینه
شالوده (پی)		دامن	گلویند
طاقچه	پوشیدنی‌ها،	دکمه/دگمه	گوشواره
طوبله	زیورهِـا و	دوخت	گیوه
غلتکِ پُشتِ بام	وابسته‌های آن‌ها	روبنده	لباس
قلعه	آستین	رویۀ گیوه	لچک
قنات	اشرفی (سکهٔ طلا)	زنجیرِ طلا	لیفۀ شلوار
قهوه‌خانه	النگو	زیرپوش	مقنعه، چارقد
کاروان‌سرا	انگشتر	ژاکت	مُهره
کاهدان	بخیهٔ دوخت	سُرمه	نخِ دوخت
کاهگل	بندِ شلوار (بند	سوزنِ نگین‌دارِ	نعلین
کَپَر	تنبان)	بینی	وصله
کفِ اتاق	پاچهٔ شلوار	سینه‌بند	یقه
کُلونِ در	پارچه	شال	گیاهان، میوه‌ها و
کُنج	پالتو	شانه	خوراکی‌ها
کوچه	پالتوی نمدی	شورت	آلبالو
کومه (کلبه)	پُرز	شورتِ زنانه	آلو
گاراژ	پود	شلوار	امرود
گج	پیراهن	عبا	انار
گل‌میخِ دیوار	پیژامه (تنبان)	عرقچین	انجیر
گُنبد	تختِ گیوه	عمامه	انگور
گور	تسبیح	قبا	بادام تلخ
گورستان	جادگمه/ جادگمه	کُت	بادام شیرین
مستراح	جلیقه	کِتِ مخملِ زنانه	

کاهو	جُو	لیموشیرین	بَکرایِی
کتیرا	چای	نارنج	پِه
کدو	حنا	نارنگی	بید
کَرچک	خاکشیر	نخل	پر تقال
کُنجد	ختمی	هلو	پسته
گاوزبان	خشخاش	*****	پنبه
گشنیز	دارچین	آویشن	توت
گندم	دانه بادام کوهی	ارزن	چغندر
لوبیا	درخت انگور	اسپند	چنار
ماش	رازیانه	اسطوخودوس	خریزه
مَرزَنجوش /	روناس	اسفناج	خرما
مَرزَنگوش	ریحان	اسفَرزه	خرمای نیم رس
مورد	زردچوبه	اِفدرا	خیار
میخک	زرشک	بابونه	رطب
نخود	زنجبیل	بارهنگ	زالزالک
نعنا	زنیان	باقلا	زردآلو
هليله	زیره	برنج	زیتون
هندوانه	سپستان	بلوط	سرو
هندوانه ابوجهل	سنبل الطیب	بومادران	سیب
هویج	سیاه دانه	پر سیاوشان	سیب زمینی
یونجه	شاه تره	پونه	شفتالو
*****	شیدر	پیاز	شلغم
آبگوشت	شنبليله	تاجریزی	فندق
آرد	شوید	تخم شریتی	کاج
آش	شیرین بیان	ترنجبین / ترنگبین	کنار (سدر)
آغوز	عدس	تُرْب	گردو
پلو	عناَب	تره	گلابی
پنیر	غوره	تنباکو	گوجه فرنگی
تخم مرغ	قارچ	جاشیر / گاوشیر	گیلاس
ترشی	کاسنی	جعفری	لیموترش

گاو	افعی	*****	ترید
گراز	الاع	برگ	ته‌دیگِ برنج
گُربه	بره	بوته	خورش
گرگ	بُز	تخم (بذر)	دارو
گلّه	بزغاله	ترکه	دوغ
گوساله	بز کوهی	جوانه	روغن
گوسفند	بُز مَجّه	چوب	سبزی
لاک‌پشت	پلنگ	خار	شریت
مادیان	توله	خرمن	شکر
مار	جانور	خوشه	شوربا
مارمولک	جوجه‌تیغی	دانه	شیر
ماهی	چارپا	درخت	قند
موشِ خانگی	حیوان	زغال	کیاب
موشِ صحرائی	خارپشت	ریشه	کره
میش	خرچنگ	ساقه	کشک
میگو	خرس	سَبوس	کُنْدُر
نهنگ	خرگوش	شاخه	گوشت
یابو	روباه	شکوفه	ماست
*****	سگ	غنچه	نان
پشم	سمور	گل	نانِ کلفت
پوست	سوسمار	میوه	نبات
پوزه	شتر	هسته	نمک
پیه	شغال	هیزم	صبحانه
چموش	شکار	هیزمِ نیم‌سوز	غذای پیش از ناهار
چَنگ (پنجه)	شیر	جـانوران،	ناهار
دُم	قاطر	موجودات خیالی	عصرانه
دُنْبه	قوچ	و واژه‌های وابسته	شام
سُم	قورباغه	آهو	افطاری
شاخ	گُرّه	اسب	سحری
کُرک	کَفْتار		هَلِه‌هوله

صدای اسب	(سرگین گردان)	گنجشک	مو
صدای الاغ	سنجاقک	لاشخور	نسخوار
صدای بُز	سوسکِ توالت	لک لک	هار
صدای جوجه	سوسکِ سیاه	مرغ	یال
صدای خروس	شب پره	*****	*****
صدای روباه	شپش	بال	اردک
صدای سگ	شته	پر	بلبل
صدای شتر	صدف	تاجِ خروس	پرستو
صدای کبک	عقرب	تخمِ پرنده	پرنده
صدای کلاغ	عنکبوت	چینه دان	تیهو
صدای گاو	کرمِ خاکی	سنگدان	جغد
صدای گربه	کرمِ شب تاب	لانه	جوجه
صدای گنجشک	کفشدوزک	منقار	چکاوک
صدای گوسفند	کک	*****	خروس
صدای مرغ	مگس	آبدزدک	خروسِ آخته
	ملخ	آخوندک	خفاش
عناصر، موقعیت های	مورچه	بید (حشره)	دارکوب
جغرافیایی و پدیده های	موریانه	پروانه	سار
طبیعی	هزارپا	پشه	شانه به سر
آبرفت	شاخک	جیرجیرک	شاهین
برکه	نیش	حلزون	عقاب
بیابان	*****	خرمگس	غاز
پرتگاه	اژدها	رُطیل	غازقلنگ (کُلنگ،
تپه	پری	زالو	دُرنا)
تخته سنگ	جن	زنبورِ زرد	قمری
جاده	دیو	زنبورِ عسل	قناری
جالیز	شیطان	زنبورِ قرمز	کبک
جوی	غول	زَنجره	کبوتر
چشمه	*****	ساس	کلاغ
خاک	صدای آردک	سرگین غلتان	کلاغ زاغی

خورشید	*****	هوا	بیست و هفت
دامنه کوه	آب	هوای آفتابی	سی
دره	آتش	هوای ابری	چهل
دریا	آسمان	یخ	پنجاه
دریاچه	آفتاب		شصت
دشت	ابر	اعداد و واحدهای	هفتاد
دیواره کوه	باد	اندازه گیری	هشتاد
رودخانه	باران	صفر	نود
ریگ	برف	یک	صد
زمین	برق (رعد و برق)	دو	صد و یک
زمین بایر	تگرگ	سه	صد و چهار
زمین زراعی	جرقه	چهار	صد و هفت
زمین گود و پست	دود	پنج	دویست
زمین ناهموار	رعد	شش	سیصد
ستاره	رگبار	هفت	چهارصد
سنگ	زلزله	هشت	پانصد
شکاف	صاعقه	نه	ششصد
شن	سایه	ده	هفتصد
شیب	سرما	یازده	هشتصد
غار	سیل	دوازده	نهمصد
قله کوه	شینم	سیزده	هزار
کرت جالیز	شعله	چهارده	هزار و یک
کلوخ	طوفان	پانزده	هزار و چهار
کوره راه کوهستانی	قوس و قزح	شانزده	هزار و هفت
کوه	گرداب	هفده	ده هزار
گل	گردباد	هجده	میلیون
گودال	گرما	نوزده	میلیارد
ماسه	مه	بیست	ربع
ماه	مهتاب	بیست و یک	ثلث
منطقه شنی	نم نم باران	بیست و چهار	نیم

یک پنجم (خمس)	صبح	*****	یک سی و دوم
یک دهم	طلوع خورشید	بار (دفعه)	چارک
یک صدم	ظهر	دسته (گروه)	یک من
یک هزارم	عصر	ذره	یک من و نیم
*****	غروب	قدم (گام)	دو من و نیم
آن گاه	فردا	قطره	یک خروار
امروز	فردا شب	کلاف	
امسال	فصل	کیل (پیمانہ)	مزہ‌ها و رنگ‌ها
امشب	قرن	گلوله نخ	ترش
بعد از ظهر	گرگ و میش	محتوای یک مشت	تلخ
پارسال	گهگاه	واحد (اندازه) اتاق	شور
پریروز	موقع اذان	واحد باغ	شیرین
پریشب	نصف شب	واحد شمارش	گس
پس پریروز	هفته	انسان	ملس
پس پریشب	همیشه	واحد شمارش دام	طعم (مزہ)
پس فردا	هیچ وقت	واحد شمارش گیاه	*****
پیش از ظهر	یک لحظه	واحد زمین	آبی
چله	یک ماه	کشاورزی	بنفش
حالا	یک سال	وجب	خاکستری
دو سال پیش	شنبه	یک تار مو	زرد
دیروز	یکشنبه	یک دسته غله	سبز
دیشب	دوشنبه	*****	سرمه‌ای
روز	سه شنبه	مثقال	سفید
سال	چهارشنبه	من	سیاه
سال آینده	پنجشنبه	نیم من	صورتی
سحر	جمعه	یک چهارم من	قرمز
سر شب	بهار	نصف چارک	کرم
سه سال پیش	تابستان	یک چهارم چارک	نارنجی
شب	پاییز	یک هشتم چارک	
شب چهاردهم	زمستان	یک شانزدهم چارک	

چشم‌غره	امانت	چیز	ضمیرها
حسادت	امید	دوباره	من
حوصله	انتظار	دیگر	تو
خائن	انکار	کجا	او
خرف	بازی	کدام	ما
خسته	باور	کو؟	شما
خسیس	باهوش	هر	ایشان (آن‌ها)
خشم	بداخلاق	هرچه	این
خنده	بدهکار	هرجا	این‌ها
خواب	بوسه	هرکس	آن
خوشحال	بهانه	همه	آن‌ها
خوش‌رو	بی‌تاب	همان	خودم
خونسرد	بیدار	همین	خودت
خیانت	بی‌غیرت	هنوز	خودش
خیره	پررو	هیچ	خودمان
دانا	پیروز	هیچ‌کس	خودتان
دانش	تأیید		خودشان
درد	تاوان	خصلت‌های	*****
درمانده	تجربه	انسانی، رفتارها و	این‌جا
دروغ	ترس	واژه‌های وابسته	آن‌جا
دشمن	ترسو	آبرو	همه‌جا
دعا	تشنه	آرزو	چرا
دعوا	تنیل	آشتی	چقدر
دل‌تنگ	تندمزاج	آشفته	چگونه
دل‌داری	تنها	آواز	چنان
دلسوز	توان	احمق	چنین
دوست	ثروت	اخم	چند
دیوانه	جادو	ازدواج	چه
رحم	جرئت	استعداد	چه کسی
رقص	جنگ	التماس	چه وقت

زیر	اول	فکور	رنج
وارو (وارونه)	آزاد	قول	زایمان
رویه	اسیر	قهقر	زرنگ
پایه	آسان	کثیف	زشت
زبر	سخت	کینه	زور
نرم	آهسته	گرسنه	زیبا
صاف	تند	گریه	سخن
زیاد	ابتدا	لج	سرخورده
کم	انتهای	لجوج	سواد
پخته	ارزان	مأیوس	سوگند
خام	گران	متعجب	شادی
کال	اهلی	محبت	شجاع
رسیده	وحشی	مستمند	شک
بالا	باریک	مظلوم	شکست
پایین	پهن	مهربان	صادق
براق	تازه	نادان	صبر
مات	مانده	ناراحت	طلاق
برجسته	زنده	نظر تنگ	طلبکار
گود	مرده	نفرین	ظالم
بزرگ	خرید	نوازش	عاشق
کوچک	فروش	وامانده	عاقل
راست	خلوت	ویار	عجله
چپ	شلوغ	هیجان	عشق
کج	خنک	یاد	غصه
روان	داغ	یاری	غم
راکد	راست		غیرت
جفت	دروغ	واژه‌های متضاد	فحش
تاق / تاک	ریز	آباد	فرومایه
جزء	درشت	خراب	فضول
کل	رو	آخر	فقر

می آمدند	فراوان	پر	چاق
آمده ام	کمیاب	خالی	لاغر
آمده ای	کامل	پوشیده	دوخته
آمده است	ناقص	لُخت	پاره
آمده ایم	کُلُفت	نو	حرام
آمده اید	نازک	کهنه	حلال
آمده اند	برون (بیرون)	جدید	حمله
آمده بودم	درون (داخل)	قدیم	دفاع
آمده بودی	نر	پیدا	سبک
آمده بود	ماده	پنهان	سنگین
آمده بودیم	جدا	تاریک	عمیق
آمده بودید	متصل	روشن	کم عمق
آمده بودند	ابدأً	خاموش	بلند
آمده باشم	حتمأً	نور	کوتاه
آمده باشی	هست	ظلمت	دراز
آمده باشد	نیست	خیس	دور
آمده باشیم		خشک	نزدیک
آمده باشید	فعل های لازم و	چرب	زود
آمده باشند	متعدی	تیز	دیر
می آیم	آمدم	کُند	گرم
می آیی	آمدی	تَنگ	سرد
می آید	آمد	گُشاد	جوش
می آییم	آمدیم	محکم	ولرم
می آیید	آمدید	سُست	بهشت
می آیند	آمدند	سفت	جهنم
بیایم	می آمدم	شُل	زهر
بیایی	می آمدی	سود	شهد
بیاید	می آمد	زیان	بیابان
بیاییم	می آمدیم	طاهر	جنگل
بیایید	می آمدید	نجس	پوک

بروند	می رفتند	خواییده باشد	بیایند
برو/ نرو	رفته ام	خواییده باشیم	بیا/ نیا
بروید/ نروید	رفته ای	خواییده باشید	بیایید/ نیایید
*****	رفته است	خواییده باشند	*****
نشستم	رفته ایم	می خوابم	خواییدم
نشستی	رفته اید	می خوابی	خواییدی
نشست	رفته اند	می خوابد	خوایید
نشستیم	رفته بودم	می خوابیم	خواییدیم
نشستید	رفته بودی	می خوابید	خواییدید
نشستند	رفته بود	می خوابند	خواییدند
می نشستم	رفته بودیم	بخوابم	می خوابیدم
می نشستی	رفته بودید	بخوابی	می خوابیدی
می نشست	رفته بودند	بخوابد	می خوابید
می نشستیم	رفته باشیم	بخوابیم	می خوابیدیم
می نشستید	رفته باشید	بخوابید	می خوابیدید
می نشستند	رفته باشند	بخوابند	می خوابیدند
نشسته ام	رفته باشیم	بخواب/ نخواب	خواییده ام
نشسته ای	رفته باشید	بخوابید/ نخوابید	خواییده ای
نشسته است	رفته باشند	*****	خواییده است
نشسته ایم	می روم	رفتم	خواییده ایم
نشسته اید	می روی	رفتی	خواییده اید
نشسته اند	می رود	رفت	خواییده اند
نشسته بودم	می رویم	رفتم	خواییده بودم
نشسته بودی	می روید	رفتید	خواییده بودی
نشسته بود	می روند	رفتند	خواییده بود
نشسته بودیم	بروم	می رفتم	خواییده بودیم
نشسته بودید	بروی	می رفتی	خواییده بودید
نشسته بودند	برود	می رفت	خواییده بودند
نشسته باشیم	برویم	می رفتیم	خواییده باشیم
نشسته باشی	بروید	می رفتید	خواییده باشی

نشسته باشد	می ایستادند	بایستند	انداخته باشد
نشسته باشیم	ایستاده‌ام	بایست / نایست	انداخته باشیم
نشسته باشید	ایستاده‌ای	بایستید / نایستید	انداخته باشید
نشسته باشند	ایستاده است	*****	انداخته باشند
می‌نشینم	ایستاده‌ایم	انداختم	می‌اندازم
می‌نشینی	ایستاده‌اید	انداختی	می‌اندازی
می‌نشیند	ایستاده‌اند	انداخت	می‌اندازد
می‌نشینیم	ایستاده بودم	انداختیم	می‌اندازیم
می‌نشینید	ایستاده بودی	انداختید	می‌اندازید
می‌نشینند	ایستاده بود	انداختند	می‌اندازند
بنشینم	ایستاده بودیم	می‌انداختم	بیندازم
بنشینی	ایستاده بودید	می‌انداختی	بیندازی
بنشیند	ایستاده بودند	می‌انداخت	بیندازد
بنشینیم	ایستاده باشیم	می‌انداختیم	بیندازیم
بنشینید	ایستاده باشی	می‌انداختید	بیندازید
بنشینند	ایستاده باشد	می‌انداختند	بیندازند
بنشین / بنشین	ایستاده باشیم	انداخته‌ام	بینداز / نینداز
بنشینید / بنشینید	ایستاده باشید	انداخته‌ای	بیندازید / نیندازید
*****	ایستاده باشند	انداخته است	انداخته می‌شود
ایستادم	می‌ایستم	انداخته‌ایم	انداخته شد
ایستادی	می‌ایستی	انداخته‌اید	انداخته شده است
ایستاد	می‌ایستد	انداخته‌اند	*****
ایستادیم	می‌ایستیم	انداخته بودم	خوردم
ایستادید	می‌ایستید	انداخته بودی	خوردی
ایستادند	می‌ایستند	انداخته بود	خورد
می‌ایستادم	بایستم	انداخته بودیم	خوردیم
می‌ایستادی	بایستی	انداخته بودید	خوردید
می‌ایستاد	بایستد	انداخته بودند	خوردند
می‌ایستادیم	بایستیم	انداخته باشیم	می‌خوردم
می‌ایستادید	بایستید	انداخته باشی	می‌خوردی

می خورد	می خوردیم	می خوردید	می خوردند	خورده‌ام	خورده‌ای	خورده است	خورده‌ایم	خورده‌اید	خورده‌اند	خورده بودم	خورده بودی	خورده بود	خورده بودیم	خورده بودید	خورده بودند	خورده باشم	خورده باشی	خورده باشد	خورده باشیم	خورده باشید	خورده باشند	می خورم	می خوری	می خورد	می خوریم	می خورید	می خورند	بخورم	بخوری
بخورد	بخورید	بخورند	بخورده‌ام	بخورده‌ای	بخورده است	بخورده شد	بخورده شده است	*****	دیدم	دیدیدی	دید	دیدیم	دیدید	دیدند	می دیدم	می دیدیدی	می دید	می دیدیم	می دیدید	می دیدند	دیده‌ام	دیده‌ای	دیده است	دیده‌ایم	دیده‌اید	دیده‌اند	دیده بودم	دیده بودی	
دیده بود	دیده بودیم	دیده بودید	دیده بودند	دیده باشم	دیده باشی	دیده باشد	دیده باشیم	دیده باشید	دیده باشند	می بینم	می بینیدی	می بیند	می بینیم	می بینید	می بینند	بینم	بینی	بیند	بینیم	بینید	بینند	بین / نبین	بینید / نبینید	دیده می شود	دیده شد	دیده شده است	*****	گرفتم	گرفتی
گرفتم	گرفتیم	گرفتید	گرفتند	می گرفتم	می گرفتید	می گرفت	می گرفتیم	می گرفتید	می گرفتند	گرفته‌ام	گرفته‌ای	گرفته است	گرفته‌ایم	گرفته‌اید	گرفته‌اند	گرفته بودم	گرفته بودی	گرفته بود	گرفته بودیم	گرفته بودید	گرفته بودند	گرفته باشم	گرفته باشی	گرفته باشد	گرفته باشیم	گرفته باشید	گرفته باشند	می گیرم	می گیری

می گیرد	گفته است	گفته می شود	بیفروز
می گیریم	گفته ایم	گفته شد	انداختن
می گیرید	گفته اید	گفته شده است	می اندازد
می گیرند	گفته اند		انداخت
بگیرم	گفته بودم	مصدرها	بینداز
بگیری	گفته بودی	آمدن	انداختن
بگیرد	گفته بود	می آید	می اندوزد
بگیریم	گفته بودیم	آمد	انداخت
بگیرید	گفته بودید	بیا	بیندوز
بگیرند	گفته بودند	آموختن (= یاد	ایستادن
بگیر / نگیر	گفته باشم	دادن)	می ایستد
بگیرید / نگیرید	گفته باشی	می آموزد	ایستاد
گرفته می شود	گفته باشد	آموخت	بایست
گرفته شد	گفته باشیم	بیاموز	بافتن
گرفته شده است	گفته باشید	آوردن	می بافد
*****	گفته باشند	می آورد	بافت
گفتم	می گویم	آورد	بباف
گفتی	می گویی	بیاور	بخشیدن
گفت	می گوید	آویختن	می بخشد
گفتیم	می گوییم	می آویزد	بخشید
گفتید	می گوید	آویخت	بخش
گفتند	می گویند	بیاویز	برخاستن
می گفتم	بگویم	افتادن	برمی خیزد
می گفتی	بگویی	می افتد	برخواست
می گفت	بگوید	افتاد	برخیز
می گفتیم	بگوییم	بیفت	برداشتن
می گفتید	بگویند	افروختن	برمی دارد
می گفتند	بگویند	می افروزد	برداشت
گفته ام	بگو / نگو	افروخت	بردار
گفته ای	بگویند / نگویند		

ترکید	پیچاندن	می پزد	بردن
تکاندن	می پیچاند	پُخت	می بُرد
می تکاند	پیچاند	بِپَز	بُرد
تکاند	بپیچان	پَراندن	بِبَر
بتکان	پیچیدن	می پَراند	برگشتن
توانستن	می پیچد	پَراند	برمی گردد
می تواند	پیچید	بِپَران	برگشت
توانست	بپیچ	پریدن	برگرد
جنباندن	تاباندن	می پرد	بُردن
می جنباند	می تاباند	پرد	می بُرد
جنباند	تاباند	بِپَر	بُرد
بجنبان	بتابان	پژمردن	بِبَر
جنبیدن	تابیدن	پژمرده می شود	بستن
می جنبد	می تابد	پژمرد	می بندد
جنبید	تابید	پوساندن	بست
بجنب	ترساندن	می پوساند	ببند
جوشاندن	می ترساند	پوساند	بودن
می جوشاند	ترساند	بپوسان	است/هست
جوشاند	بترسان	پوسیدن	بود
بجوشان	ترسیدن	می پوسد	باش
جوشیدن	می ترسد	پوسید	بوسیدن
می جوشد	ترسید	پوشاندن	می بوسد
جوشید	بترس	می پوشاند	بوسید
جویدن	ترکاندن	پوشاند	ببوس
می جود	می ترکاند	بپوشان	بویدن
جوید	ترکاند	پوشیدن	می بوید
بجو	بترکان	می پوشد	بوید
چراندن	ترکیدن	پوشید	ببوی
می چراند	می ترکد	بپوش	پُختن

چراند	می چیند	بخوابان	دانست
بچران	چید	خوابیدن	بدان
چریدن	بچین	می خوابد	دریدن
می چرد	خاراندن	خوابید	می درد
چرید	می خاراند	بخواب	درید
چسباندن	خاراند	خواندن	بدر
می چسباند	بخاران	می خواند	دزدیدن
چسباند	خاریدن	خواند	می دزدد
بچسبان	می خارد	بخوان	دزدید
چسبیدن	خارید	خوردن	بِذَرْد
می چسبد	خراشیدن	می خورد	دواندن
چسبید	می خراشد	خورد	می دواند
بچسب	خراشید	بخور	دواند
چشیدن	بخراش	خیساندن	بدوان
می چشد	خریدن	می خیساند	دوختن
چشید	می خرد	خیساند	می دوزد
بچش	خرید	بخيسان	دوخت
چکاندن	بخر	خیسیدن	بدوز
می چکاند	خنداندن	می خیسد	دوشیدن
چکاند	می خنداند	خیسید	می دوشد
بچکان	خندانند	دادن	دوشید
چکیدن	بخندان	می دهد	بدوش
می چکد	خندیدن	داد	دویدن
چکید	می خندد	بده	می دود
چلانندن	خندید	داشتن	دوید
می چلانند	بخند	دارد	بِدُو
چلانند	خوابانندن	داشت	دیدن
بچلان	می خواباند	دانستن	می بیند
چیدن	خواباند	می دانند	دید

می فروشد	می شکافد	ساختن	ببین
فروخت	شکافت	می سازد	راندن
بفروش	بشکافت	ساخت	می راند
فهماندن	شکستن (لازم و	بساز	راند
می فهماند	متعدی)	ساییدن	بران
فهماند	می شکند	می ساید	رساندن
بفهمان	شکست	سایید	می رساند
فهمیدن	بشکن	بسای (بساب)	رساند
می فهمد	شلیدن	سپردن	برسان
فهمید	می شلد	می سپارد	رسیدن
بفهم	شلید	سپرد	می رسد
کاشتن	بشل	بسپُر	رسید
می کارد	شمردن	سوختن	پرس
کاشت	می شمرد	می سوزد	رفتن
بکار	شمرد	سوخت	می رود
کاویدن	بشمر	بسوز	رفت
می کاود	شناختن	سوزاندن	برو
کاوید	می شناسد	می سوزاند	روبیدن (روفتن)
بکاو	شناخت	سوزاند	می روید
کردن	بشناس	بسوزان	روفت
می کند	شنیدن	شدن	بروب
کرد	می شنود	می شود	ریختن
بکن	شنید	شد	می ریزد
گشتن	بشنو	بشو	ریخت
می گشد	فرستادن	شستن	بریز
گشت	می فرستد	می شوید	زدن
بگش	فرستاد	شست	می زند
کشیدن	بفرست	بشوی	زد
می گشد	فروختن	شکافتن	بزن

مصدرهای مرکب	بمان	می‌گزد	کشید
آب دادن	مُردن	گزید	بکش
آبیاری کردن	می‌میرد	بگز	کندن
آتش زدن	مُرد	گشتن	می‌کند
آتش گرفتن	بمیر	می‌گردد	کند
آشتی کردن	مکیدن	گشت	بکن
اجیر کردن	می‌مکد	بگرد	کوبیدن
از دست دادن	مکید	گشودن	می‌کوبد
استفراغ کردن	بمک	می‌گشاید	کوبید
اصلاح کردن	نالیدن	گشود	بکوب
باز شدن	می‌نالد	بگشا	گذاشتن
باز کردن	نالید	گفتن	می‌گذارد
باور کردن	بنال	می‌گوید	گذاشت
به دست آوردن	نشاندن	گفت	بگذار
برشته کردن	می‌نشاند	بگو	گرفتن
بسته شدن	نشاند	گندیدن	می‌گیرد
بلند کردن	بنشان	می‌گندد	گرفت
بیمار شدن	نشستن	گندید	بگیر
پاره کردن	می‌نشیند	لرزیدن	گریختن
پُر کردن	نشست	می‌لرزد	می‌گریزد
پرواز کردن	بنشین	لرزید	گریخت
پیاده شدن	نوشیدن	بلرز	بگریز
پیدا کردن	می‌نوشد	مالیدن	گریستن/گریه
پیروز شدن	نوشید	می‌مالد	کردن
تشنه شدن	بنوش	مالید	می‌گریزد/گریه
تقسیم کردن	یافتن	بمال	می‌کند
تکان خوردن	می‌یابد	ماندن	گریست/گریه کرد
تلافی کردن	یافت	می‌ماند	گریه کن
جا خوردن	بیاب	ماند	گزیدن
جدا کردن			
جستجو کردن			
خالی کردن			

قهر کردن	خراب کردن
کتک خوردن	خرد کردن
گاز گرفتن	خفه کردن
گردش کردن	خواب دیدن
گرسنه شدن	خوار شدن
گرفتار شدن	خیس خوردن
گم کردن	دِرُو کردن
گول زدن	در هم کردن
لج کردن	دق کردن
له کردن	دور شدن
معطل شدن	رد شدن (عبور کردن)
منتظر شدن	رم کردن
نزدیک شدن	رنج کشیدن
نعره زدن	رو به رو شدن
نگاه کردن	روزه گرفتن
نگران شدن	روشن کردن
نگه داشتن	سُر خوردن
نماز خواندن	سَر رفتن (غذا)
وجین کردن	سرما خوردن
وراجی کردن	سوار شدن
ورم کردن	سیر شدن
وزن کردن	شکست خوردن
وصله زدن	شنا کردن
وضو گرفتن	صبر کردن
هار شدن	صحبت کردن
هل دادن	طلوع کردن
یاد گرفتن	غارت کردن
	غصه خوردن
	فرار کردن
	فرو بردن (غذا)
	فشار دادن
	قرض کردن

جمله‌ها

۱. این چیست؟
۲. این خانه است.
۳. این مرد کیست؟
۴. علی کجاست؟
۵. چراغ کنار دیوار است.
۶. گوسفند در آغل است.
۷. این اسب سفید است.
۸. آن مردان و زنان خوب هستند.
۹. انگور سیاه شیرین است.
۱۰. غوره فراوان نیست.
۱۱. اینجا هوا همیشه آفتابی است.
۱۲. فردا شب در خانه هستیم.
۱۳. چه روز خوبی!
۱۴. این گلابی چه خوشمزه است!
۱۵. چه چیزهای قشنگی اینجا است!
۱۶. خانه من به بزرگی خانه او نیست.
۱۷. این مرد از آن مرد جوان تر است.
۱۸. آن باغ محصولات بهتری دارد.
۱۹. تو از همه پیرتری.
۲۰. اکبر از سیاوش بزرگ تر است.
۲۱. امشب حالش کمی بهتر است.
۲۲. تابستان گرم‌ترین فصل سال است.
۲۳. دو برادر و خواهر کوچک دارم.
۲۴. برادرم به مدرسه نمی‌رود.
۲۵. همه این گوسفندان و بزها مال من است.
۲۶. این صندوق‌های چوبی مال آنهاست.

۲۷. عبدالله فردا صبح می‌رود.
۲۸. من خودم او را در مزرعه دیدم.
۲۹. حسن علی را در باغ دید.
۳۰. سیب‌ها را از درخت چیدند.
۳۱. دیروز با خانواده به جنگل رفتیم.
۳۲. شما در تابستان میوه بیشتر می‌خرید یا در زمستان؟
۳۳. این پیراهن قشنگ را از کجا خریدی؟
۳۴. چرا امروز به مدرسه نرفتی؟
۳۵. چطور او را نمی‌شناسی!؟
۳۶. پسرت کی از مدرسه به خانه می‌آید؟
۳۷. چند روز در هفته کار می‌کنی؟
۳۸. کدام خانه را خودش ساخت؟
۳۹. چه کسی مرا صدا کرد؟
۴۰. مگر او را نمی‌شناسید؟
۴۱. چقدر پول با خودت آورده‌ای؟
۴۲. همه از رفتار او ناراضی هستند.
۴۳. دیروز یک کیلو برنج خریدم.
۴۴. اگر من این کار را کرده باشم، حق داری هر چه دلت می‌خواهد بگویی.
۴۵. امروز سوم خرداد است.
۴۶. جمعه هفتمین روز هفته است.
۴۷. بچه‌ای که گریه می‌کند، گرسنه است.
۴۸. هرکه مرا دید، به من سلام کرد.
۴۹. شما که این را می‌دانید، چرا عمل نمی‌کنید؟
۵۰. می‌گویند که روزی ده ساعت کار می‌کند.
۵۱. احمد هم عاشق بود، هم شاعر.
۵۲. من نه ترکی می‌دانم، نه کردی.
۵۳. امشب فقط آش بخور.

۵۴. یک لیوان آب به من بده.
۵۵. در را نبند.
۵۶. هر جا می‌رفتم ، برادر احمد را با خود می‌بردم.
۵۷. از دو سال پیش تا به حال، او را ندیده‌ام.
۵۸. تا به امروز ده بار به مشهد رفته‌ام.
۵۹. از گرما بی‌هوش شده بودم.
۶۰. تقریباً نصف غذا را خورده بودم.
۶۱. تازه خوابیده بودم که مرا صدا کردی.
۶۲. شما نمی‌توانید این کار را بکنید.
۶۳. امیدوارم بتوانم برایش کاری بکنم.
۶۴. شاید این کتاب را داشته باشم.
۶۵. داشتم خریزه می‌بریدم که انگشتم را هم بریدم.
۶۶. وقتی که سیل آمد، آن‌ها داشتند چه کار می‌کردند؟
۶۷. دارم لباس‌هایم را می‌پوشم.
۶۸. من از آدم‌های دورو و دروغ‌گو اصلاً خوشم نمی‌آید.
۶۹. یادتان هست سال پیش به من چه گفتید؟
۷۰. چند روز است که زانویم خیلی درد می‌کند.
۷۱. مردی که آنجا نشسته، دوست من است.
۷۲. بالاخره چند گردو بالای درخت مانده است؟
۷۳. باید به حرف بزرگ‌ترها گوش کرد.
۷۴. به تو گفتم که نباید به آنجا بروی.
۷۵. در تابستان نمی‌شود لباس گرم پوشید.
۷۶. اگر الآن برویم، حتماً به او می‌رسیم.
۷۷. اگر الآن می‌رفتیم، حتماً به او می‌رسیدیم.
۷۸. اگر زود رفته بودیم، حتماً به او رسیده بودیم.
۷۹. مگر دیشب نخواایده‌ای که حالا چرت می‌زنی؟
۸۰. شما دوستان زیادی دارید، مگر نه؟

۸۱. دلم می‌خواهد که تو اینجا بمانی.
۸۲. شنیده‌ام که تو را از خانه بیرون کرده‌اند.
۸۳. خیال می‌کنی که از تو می‌ترسم؟
۸۴. حیف از این پیراهن که پاره شد.
۸۵. همین که مرا دید، پنهان شد.
۸۶. ای کاش از همان اول حقیقت را به او گفته بودم.
۸۷. کفش‌هایت را هر چه زودتر بپوش، تا برویم و او را پیدا کنیم.
۸۸. از بس غذا خورده است، دیگر نمی‌تواند از جایش حرکت کند.
۸۹. این کارها را می‌کنی که از خانه‌ات بروم.
۹۰. انگار پدرش را گُشته‌ام که سرم داد می‌کشد.
۹۱. هنگامی که می‌خواستیم از پله‌ها پایین بیایم، پایم گیر کرد و زمین خوردم.
۹۲. یادت هست وقتی بچه بودی از درخت بالا می‌رفتی و لانهٔ پرندگان را خراب می‌کردی؟
۹۳. اگر فقط یک بار به ده آنها رفته باشید، مهمان‌نوازی مردم آنجا را هرگز فراموش نخواهید کرد.
۹۴. بچه‌ها کنار حوض نشسته بودند و داشتند آب به سر و روی هم می‌پاشیدند.
۹۵. تو چون تند راه می‌روی، زود خسته می‌شوی.
۹۶. درآمد پدرم ۵۲۷۴۳۶ تومان در ماه است.
۹۷. همین امشب باید خودم را به شهر برسانم، برای این که برادرم را ببینم.
۹۸. اگر به جای آن همه تخمهٔ بو داده مقداری آش خورده بودی، الان حالت بهتر شده بود.
۹۹. خدا بیامرزد آدم باانصافی بود و هیچ وقت دلش راضی نمی‌شد که حق کسی را بخورد.
۱۰۰. هر کاری دلت می‌خواهد بکن، اما بدان که این کارها آخر و عاقبت خوشی ندارد.